



چکیده:

دکتر سید علی اصغر غروی در سالهای ۱۳۸۲ و ۱۳۸۴ در خطبه‌های نماز جمعه خود، بحثی داشته است پیرامون «حقوق در اسلام» که به صورت لوح فشرده در اختیار دستداران و دین‌پژوهان قرار دارد. آنچه که در ادامه آمده است، متن یکی از این مجموعه خطبه‌ها است که در ششم آذرماه ۱۳۸۳ ایراد گشته. دکتر غروی در طول این خطبه به بیان برخی از حقوق مادی و معنوی انسان از منظر قرآن و دین اسلام می‌پردازد، و با استناد به آیات کتاب و نیز سیره پیامبر، روشن می‌سازد که حقوق از منظر اسلام بسیار وسیع است و این دین برای دست یافتن انسان به حقوق خود و حفظ آن (حقوق بشر) سخن بسیار دارد. وی معرفت یافتن انسان را نسبت به خودش، اولین قدم برای دانستن حقوق و سپس کسب و حفظ آن می‌داند.

کلیدواژه‌ها: حقوق در اسلام، قرآن، سنت پیامبر (ص)، انقلاب اسلامی، دست آوردهای بشری، حقوق بشر، جنگ، صلح، دولت، ملت، انتخابات، حقوق مادی، حقوق معنوی، انسان.

بعد از حمد خدا و دعوت به پرهیز از معصیت و گناه، دور جدیدی از مباحث پیشین را شروع می‌کنیم. ما مقدماتی را از قرآن استخراج می‌کنیم برای شناخت و کسب معرفت نسبت به انواع حقوقی که انسان به عنوان فرد و خانواده و اجتماع دارد. پیش از این، خصوصیات و حالات انسان را از دیدگاه قرآن بررسی کردیم؛ انسان کفور است، انسان عجول است، انسان امانت دار است، انسان خائن است، انسان شکور است، و امثال اینها، حالت‌هایی است که انسان در جاهای مختلف می‌تواند به خود بگیرد و نسبت به آن واکنش نشان دهد. آیا طرح این مباحث برای بحث حقوق ضروری بوده است؟! از نظر قرآن، آری! زیرا انسان باید در ابتداء خود را بشناسد. آیا این عجله و شتاب که در فطرت انسان هست باید باشد؟ آری! آیا حسد باید باشد؟ آری! آیا خصوصیت و صفت انتقام‌گیری یا انتقام‌جویی باید باشد؟ آری! این ویژگی‌ها نیاز بشر است. این حالت‌ها و صفات را باید داشته باشد. چرا؟ برای این که بتواند از همان حقوقی که متعلق به خود او یا خانواده یا جامعه او است، دفاع کند. یعنی باید چیزی را حق خود بداند و نسبت به حفظ آن حس حراست داشته باشد. پس بالضروره باید حسود، انتقام‌جو، مدافع یا مهاجم و مانند اینها باشد. ازینرو خدای تعالی همه این نیازمندیهای انسان را در فطرت او سرشته است. اما کجا باید این حالتها را به خود گیرد؟ این را نیز خدای خالق او تعیین می‌کند. در جایی باید ببخشد، ولی فکر می‌کند حقوقش پایمال می‌شود. و چنانچه در موردی از کسی خواسته شود که عذرخواهی کند! می‌گوید: نه! من اگر عذرخواهی کنم، می‌گویند اصلاً نفهمیده است، یا توانش را نداشت که دفاع کند. پس عذرخواهی نمی‌کنم! در اینجا تو تعیین نمی‌کنی کجا باید عذرخواهی کنی یا نکنی! عقب نشینی کنی یا نکنی! این را خدا تعیین می‌کند.

الآن در مناسبات بین مسلمانها، با خودهاشان یا با سایر دنیا، این مقوله‌های معرفت شناسی قرآن اصلاً



مطرح نیست. ما در گذشته، شاید یکی از پیچیده‌ترین نوع مذاکرات را با خارجی‌ها بر سر غنی‌سازی اورانیوم داشته‌ایم. ولی ضمن اینکه از متن و کیفیت و خصوصیات مذاکرات هیچ اطلاعی نداریم، ولی می‌خواستیم این مذاکرات مبتنی بر راهنمایی‌های خدا باشد، و به عنوان مؤمن دستورات خدا را اجراء کنیم. در حالی که می‌بینیم چه قدر با قرآن فاصله داریم! در این جا معلوم می‌شود خداوند چه حقوقی را برای اهل ایمان تعیین کرده، و حتی برای همه انسانها. آیا اگر ما اورانیوم را به اصطلاح غنی‌سازی کنیم، به حقوق تمام بشریت آسیب می‌رسانیم؟ در چه صورتی آسیب می‌رسانیم؟ در چه صورتی آسیب نمی‌رسانیم؟ اینها مطرح نیست. یعنی عده‌یی با خواست‌های خود سر میز مذاکره می‌نشینند و گفتگو می‌کنند. ولی متن نوشته شده تأیید شده از طرف خدای تعالی، به عنوان اینکه حقوق شما انسانها، چه داخل دایره ایمان باشید یا نباشید، بر این اساس حفظ می‌شود، در این مذاکرات مطرح نیست.

رساله‌یی را هم قبلاً منتشر کردم تحت عنوان «حق و تکلیف»، که آیا انسان مؤمن مُحِقٌّ و صاحب حق است؟! یا مکلف است و بی اختیار؟! در آن جا هم ثابت نمودم که نگاه قرآن به انسان طوری است که گویا با یک «صاحب حق» صحبت می‌کند. یعنی زمانی که می‌گوید؛ ایمان بیاورید، بعد هم می‌گوید، حق داری که ایمان هم بیاوری! من حق تو را سلب نمی‌کنم، مختار هستی. این بالاترین حقی است که خدا به انسان می‌دهد. مکلفش نمی‌سازد، ولی برای او تعریف می‌کند، می‌گوید؛ تو ای انسان! اساساً به عنوان یک موجود صاحب خرد و مغز، در نظام آفرینش، مسؤول هستی! و به همین جهت از تو سؤال می‌شود! چرا اینجا ایستاده‌ای؟ برای اینکه چراغ قرمز است. چرا اینجا متوقف شده‌ای؟ برای اینکه تابلوی توقف آزاد است... تمام اعمال انسان مورد سؤال است، هر کاری انجام دهد، مؤاخذه می‌شود، چه در همین نظام عالم، چه در آخرت و بعد از مرگ. نظام عالم نظام پرسشگری است. پس چرا استبداد به وجود می‌آید؟ استبداد یعنی یک نفر می‌گوید؛ از من نپرس! تا هر چه و هر کار که می‌خواهم بانجام رسانم. در حالی که خداوند این صفت را به خودش اختصاص می‌دهد. یعنی می‌گوید که هر کاری که می‌کند، مورد سؤال قرار نمی‌گیرد؛ «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (آل عمران ۴۰)، آن چه را می‌خواهد می‌کند. و نیز «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (انبیاء ۲۳) اما آیا او در مقام تضييع حقوق آفریده‌های خود کار می‌کند؟ نه! اصلاً! می‌گوید من هدایت را مطرح می‌سازم، پس هر پیامبری را که می‌فرستم، برای این است که حقوق شما حفظ شود!

بناء بر این مطالبی را به عنوان مقدمات حقوق باید بدانیم، اینکه در کجای عالم هستیم؟ چه چیزهایی را می‌خواهیم؟ با چه کسانی طرف هستیم؟ با چه کسانی زندگی می‌کنیم؟ روابط ما با آنها و آنها با ما چگونه است؟ دوست داریم این رابطه‌ها را چگونه تنظیم کنیم؟ چطور که باشد خوب است؟ از چه راه‌هایی می‌توانیم به این خواست خود برسیم؟ اینکه در ذهن داریم، مثلاً می‌گوییم ما می‌خواهیم زندگی مان اینگونه باشد، از چه مسیرهایی باید عبور کنیم تا به آن جا برسیم؟ راه‌های عاقلانه برای وصول به چنین مقصدی کدام است؟ با زور باید پیش برویم، یا تهدید، یا ترور یا کشتار یا جنگ مسلحانه؟! یا با صلح و آرامش و گفتگو تربیت و عدالت؟! این مسائل و روشها را باید برای خود تبیین کنیم. هر فردی شخصاً مسؤول است این کار را انجام دهد، که مثلاً من می‌خواهم از راه جنگ مسلحانه به حقوقم برسم، و به این نوع زندگی که در ذهن دارم دست یابم! آیا تو حاضری با من همراه شوی؟! به این ترتیب یک گروه تشکیل می‌شود! برای اینکه هیچ کس به تنهایی نمی‌تواند به حقوق خود نائل گردد! این یکی از مشخصه‌های حیات بشر است که هیچ انسانی نتوانسته است به تنهایی زیست کند. از این جهت اجتماع را تشکیل داده است. در اینجا است که دایره حقوق متقابل وسعت بسیار

۱- این مطلب قبل از دولت آقای روحانی و مذاکرات هسته‌یی که منجر به پیمان «برجام» شد، تدوین گشته است.

بیشتری می‌یابد.

حال در نقطه‌یی هستیم که می‌دانیم چه می‌خواهیم، و آن را هم به دست آورده‌ایم، اکنون راه محافظتش چیست؟! راه حفظ دستاوردهای بشری چگونه است؟! ما انقلاب اسلامی کردیم، راه حفظ انقلاب چگونه است؟! نمی‌دانستیم! هنوز هم نمی‌دانیم! این دستاورد بزرگی بود، چه طور باید حفظش می‌کردیم؟ چه طور از آن دفاع می‌نمودیم؟ البته نیاموخته بودیم! هنوز هم یاد نگرفته‌ایم!

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء ۵۹) آن کسانی که تابع رسول هستند و خط او را پیروی می‌کنند! چون رسول از میان ما رفته است، پس افراد دیگری باید باشند که آن خط را تعقیب کنند. آنها را باید بشناسیم، دنبال آن‌ها باید باشیم. این آیات راه‌های دفاع از حقوق را نشان می‌دهد، که دستاوردهامان را چه طور حفظ کنیم که دچار آسیب و فساد و از بین رفتن نشود و نشویم. پس باید تشکیلات لازم را بوجود آوریم. حفظ دستاوردها تشکیلات می‌خواهد.

می‌توان حقوق انسان را در این تشکیلات به دو دسته تقسیم کرد؛ حقوق مادی و حقوق معنوی. حقوق مادی، این است که انسان بتواند خود را سیر کند! اولین حق او است! من در این جامعه زندگی می‌کنم و نباید گرسنه بمانم، خطاب تمام کسانی هستند که با او زندگی می‌کنند. پس می‌بینیم که در برابر یک حق یک فرد، یک مسئولیت بشری بوجود می‌آید. و حدیث معروف پیامبر (ص) که تا چهل خانه همسایه است و مسلمانان مسؤول یکدیگر هستند تا از همسایه‌هاشان کسی سر گرسنه بر بالین نگذارد، یعنی این خانه با چهل خانه، خانه بعدی با چهل خانه، خانه بعدی باز با چهل خانه، از شمال و جنوب و شرق و غرب! چه فضائی را می‌گیرد! راه دفاع و حفظ دستاوردها را ببینید!

همه ما مسؤولیم که کسی گرسنه نماند. مسکن می‌خواهد! حتماً نباید کنار خیابان بخوابد! مسکن حق او است و در برابرش جامعه مسؤول است! این حق باید اداء شود. اسم این مسؤولیت را می‌توانیم «تکلیف» بگذاریم. و کسانی که این حق را باید اداء کنند، مکلفند! یعنی تا زمانی که این انسان گرسنه است، همه مکلفیم سیرش کنیم! یعنی مسؤولیم و مورد سؤال قرار می‌گیریم! از ما پرسیده می‌شود! نظام عالم می‌پرسد! بشریت، کائنات، فرشتگان و خدا، همه می‌پرسد؛ چرا این فرد گرسنه مانده است؟ و ما باید جواب بدهیم!

ایمان آوردن به این کتاب خیلی سخت است و آن کسانی که سر ستیز با آن دارند، می‌دانند چه می‌کنند! ما نمی‌دانیم چه بلایی دارد سرمان می‌آید!! که اگر این معرفت شناسی و این جهان بینی، بر بشریت مستولی شود، دیگر این ریخت و پاش‌ها، این اسراف‌ها، این تبذیرها، این خوش‌گذرانی‌های بی‌قید و بند و بی‌شرط و شروط، در دنیا، اتفاق نمی‌افتد! همه چیز در چارچوب مراعات حقوق آحاد انسانها قرار می‌گیرد. من باز هم اظهار تأسف می‌کنم از اینکه روشنفکران دینی ما، بی‌مطالعه، بگویند؛ انسان دیندار مکلف است و انسان آزاد، صاحب حق! پس باید دین را از حکومت و سیاست، جدا کرد! کدام یک از جهان بینی‌هایی که در طول تاریخ بشر بوده است، توانسته است با این دید ظریف و دقیق و باریک به حقوق آحاد بشر نگاه کند؟! چه مؤمن باشند، چه نباشند!

هر انسانی حق دارد لباس خوب بپوشد و اگر نداشته باشد، از همه انسانها سؤال می‌کنند؛ چرا این فرد لباس پاره پوشید است؟ چرا لباسش تمیز نیست؟! چرا معطر نیست؟! حقوق او کجا پایمال می‌شود که ظاهرش این گونه است؟! انسان حق دارد، شغل داشته باشد. شغلی که بتواند خود را سیر کند، بتواند مسکن تهیه کند! اگر بیکار بود، ما مسؤول هستیم! یعنی از ما سؤال می‌شود چرا او بیکار است؟ چرا این دختر یا پسر دچار فحشاء شده است؟! چرا آن دیگری دچار اعتیاد شده است؟! همیشه هم جواب این نیست که بگویند؛ او خودش خواسته است، یا دوستانش بد بوده‌اند، یا جای بدی رفته است! اگر هم این باشد، سؤال بزرگ‌تر می‌شود! چرا



دوست‌های بد در جامعه هستند؟! چرا جاهایی که جوانها می‌توانند به سلامت دور هم جمع شوند وجود ندارد، یا محدودش می‌کنند؟!

اگر این اجتماعات، مثل سازمانهای غیر دولتی، مؤسسات غیر دولتی، احزاب سیاسی، اجتماعات سیاسی و دینی و امثال اینها را برای جوان‌ها آزاد بگذاریم، پاسخ را پیدا می‌کنیم! دیگر نه آن دوستهای بد پیدا می‌شوند و نه جاهای بد! چون جوانها در اینگونه اجتماعات، در چارچوبی قرار می‌گیرند که مقرراتی دارد. این مقررات فرد را حفظ می‌کند. اینها نکات بسیار مهمی است که ما باید بدانیم که در قرآن مذکور است، و قرآن اساساً دعوت به آن می‌نماید. قرآن تشکیلات درست می‌کند و از حزب صحبت کرده، می‌گوید: «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (مجادله ۲۲) یا «هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده ۵۶)، «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (انبیاء ۹۲). حال آیا صحیح است که در یک کشور اسلامی بگویند؛ اسلام با حزب موافقت ندارد و به همین جهت هر حزبی در این مملکت درست شده، محکوم به شکست و فنا بوده است. این حرف از کجای جهان بینی قرآن در آمده است؟! قرآن دعوت به تشکیل امت می‌کند و می‌گوید: «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم ۳۱ و ۳۲) متفرق نشوید، گروه‌گروه نشوید، یک تشکیلات و انجمن باشید. حتی در راه‌های اشتباه هم، تا گروه و تشکیلات درست نشود، امور پیش نمی‌رود و توفیقی نصیب نمی‌گردد.

اگر می‌خواهیم در وادی نگرش قرآن به حقوق انسان وارد شویم باید در این مسائل بازنگری کنیم. از دیگر حقوق مادی انسان، حق ازدواج است. ازدواج دو بخش دارد، بخشی حقوق معنوی است و بخش دیگر حقوق مادی. از حقوق هر جوانی است، دختر و پسر، که بگویند من می‌خواهم ازدواج کنم. آیا در خانواده‌های ما، پسرها و دخترها این حق را دارند؟ اگر هم داشته باشند و بگویند، پدر و مادرشان دو دستی می‌زنند توی سرشان که مصیبت شروع شد! حالا کی و کجا؟ شما دختر به ایشان می‌دهید؟ شغلشان چیست؟ مثلاً فلان! نه! صد دکتر آمدند، ما رد کردیم! با چنین فرهنگی اصلاً مفهوم «حقوق در قرآن» برای ما مفهوم نمی‌گردد. قرآنی که می‌گوید: «وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ» (بقره ۲۲۱)، بنده، نوکر، خدمتکار یا کارگری که مؤمن باشد، خیلی بهتر است از مشرک، حتی اگر زیبایی و ثروت او شما را به شگفتی انداخته باشد. پس ما مسؤول هستیم! از ما می‌پرسند چرا این جوانها ازدواج نکرده‌اند؟! چه جوابی می‌دهیم؟! چه کسی این حق آنها را ضایع می‌کند؟

نگاه قرآن به مردم نگاه از جایگاه قدرت نیست. یعنی قرآن نمی‌گوید که حتماً دولت باید به این امور رسیدگی کند، و حتماً دولت مسؤول است! نه! مردم مسؤول هستند که دولت تشکیل دهند و کارهایی را به دولت بسپارند و اموری را هم خودشان انجام دهند. و اگر دولت این کارهای محول را انجام ندهد، مردم مسؤولند دولت را عوض کنند. خدا از ما می‌پرسد! چرا این دولت ناکارآمد و ناتوان سرکار است؟! باید جواب بدهیم، چرا؟! برای اینکه ما می‌خواهیم ظهر برویم خانه و استراحت کنیم! می‌خواهیم از بهترین غذاهای تناول کنیم! آیا این جواب مقبولی است؟! حقوق به این صورت نه تنها رعایت نمی‌شود، بلکه پامال هم می‌گردد. این که پیامبر، بعد از این که می‌گوید: زن مسؤول شوهر، شوهر مسؤول زن، پدر و مادر مسؤول اولاد...، فریاد زده است که: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»، همه شما مسؤول هستید! همه شما مسؤول زیردستان خود هستید! هیچ جا نگفته دولت مسؤول است. دولت هم متشکل از آحاد این مردم است. مردم را تربیت کنید تا دولت خوب تشکیل شود. وقتی تربیت نکنید، از همین مردم تربیت نشده دولت تشکیل می‌شود. در حال حاضر طوری است که هروقت می‌خواهیم رئیس جمهور انتخاب کنیم، مجبور هستیم از چهره‌هایی که از اول انقلاب تا حالا بوده‌اند یکی را برگزینیم. چه کسی را بعد از انقلاب، به عنوان یک چهره شاخص مؤمن متدین، که از قلبی ها، سرآمد باشد، سراغ داریم؟! آیا چنین کسی تربیت شده است؟! این افرادی که بوده‌اند همه

دستاوردهای زمان شاه هستند. خود من هم تربیت شده‌ی زمان شاه هستم. دینم را از آن وقت دارم! منظور من این نیست که شاه خوب بود! می‌خواهم کم‌کاری‌های خودمان و رها کردن‌ها را بگویم! که آن موقع البته رها نبود. آن موقع مردم کار می‌کردند، جدای از دولت عمل می‌کردند! مردم، شاه و دولتش را کنار گذاشته بودند و خودشان دست به کار شده بودند تا به انقلاب رسیدیم. اما اکنون ما همه چیز را رها کرده‌ایم و دنبال این نیستیم که ببینیم آیا جایی حق کسی پایمال می‌شود یا نه؟! دنبال شناخت حقوق نرفته‌ایم. و اما از حقوق مادی دیگر، حق انتخاب لباس و رنگ آن است. این حق انسانها است که انتخاب کنند. البته چیزهایی را عرف تعیین می‌کند، ولی کسی هم هست که جرأت دارد و می‌خواهد خلاف عرف عمل کند. مثلاً پُری در جامعه‌ی ما، که مثلاً رسم نیست قرمز بپوشند، می‌خواهد قرمز بپوشد. حق او است و نمی‌شود به او بگوییم چرا قرمز پوشیده‌ای؟! برای خانمها هم قرآن حدود پوشش را مشخص نموده، ولی از رنگ آن صحبت نکرده است. رنگ را بر عهده‌ی عرف می‌گذارد و در اخلاق می‌برد. اینها برخی از حقوق مادی است. حقوق معنوی چیست؟ انسان از نظر روحی و اخلاقی چه حقوقی دارد؟ خدا برایش چه حقوقی معین کرده که خودش هم، به عنوان خالق، آنها را تزیین نمی‌کند و نمی‌گوید؛ چون تو را آفریده‌ام و خالق تو هستم، پس حق دارم حقوق تو را پایمال کنم ولی بقیه حق ندارند!

رابطه‌ی قدرت با آحاد مردم، در طول تاریخ از این دیدگاه غلط بوده، که قدرت می‌گفته است؛ آحاد مردم حق ندارند به هم تجاوز کنند، حق ندارند به هم خیانت کنند، حق ندارند مال یکدیگر را ببرند، ولی من که قدرت دارم، و در رأس قدرت هستم، اگر خیانت کنم، زور بگویم، زندان بفرستم، شکنجه کنم، طوری نیست و اشکالی ندارد! اما اگر کسی در خیابان یا هر جایی سیلی بر گوش دیگری نواخت، محاکمه‌اش می‌کنم. اما خدا این دید را ندارد! خدا نمی‌گوید؛ چون من از جایگاه آفرینندگی به تو نگاه می‌کنم و تو را به وجود آورده‌ام، و در جایگاه قدرت و اعمال آن نشسته‌ام، حق دارم حقوق تو را پایمال کنم! نه! بلکه برعکس، می‌گوید؛ تو آزاد هستی! حتی اگر در اوج گناه و معصیت باشی، لحظه‌ی فیض خود را از تو قطع نمی‌سازم! لحظه‌ی نعمت خود را از تو منفصل نمی‌نمایم. از این دید وسیع، وقتی که به حقوق نگاه شود، آن وقت می‌بینیم و می‌فهمیم که اسلام چیست و اینکه چقدر حرف برای گفتن دارد.

حال از این منظر، به بیان برخی از حقوق معنوی می‌پردازیم! هر انسانی حق دارد، تا آنجایی که می‌تواند، علم کسب نماید. هر انسانی که قدرت و توان و استعداد خود را در کسب علم نشان می‌دهد، باید راهش برای وصول به این مقصود باز باشد. اگر تمام جوانهای تیزهوش و کارآمد ما راهی کشورهای بیگانه می‌شوند، و در واقع اسیر و نوکر آنها می‌گردند، برای اینکه علم بیشتری فراگیرند، از ما سؤال می‌شود، چرا اینها می‌روند؟! ما مسؤول هستیم!

حق دیگر اینکه، باید زمینه‌ی تعالی و تکامل و پیشرفت اخلاقی و معنوی هر انسانی در جامعه فراهم باشد. یعنی ما به تعدادی که مسجد داریم، باید گوینده داشته باشیم. ولی این گوینده‌ها نباید منتخب و منصوب باشند! بلکه باید منتخب مردم باشند. اینها تفاوت‌های بعد و پیش از انقلاب است. پیش از انقلاب ائمه‌ی مساجد را مردم می‌آوردند. می‌رفتند قم و می‌گفتند؛ آقا شما بیایید در مسجد ما. امام و واعظشان را خودشان به آزادی برمی‌گزیدند! اما الآن این طور نیست! شما یک روحانی را دعوت می‌کنید، می‌گویند؛ نه! او دستور و حکم ندارد! دیگر چه برسد به اینکه غیر روحانی باشد و بخواهد در مسجدی سخن از دین بگوید! حق ندارد! پس این هم یکی دیگر از حقوقی است که قرآن برای انسان‌ها تعیین کرده است. در این خصوص مثالی می‌زنم، شما مدرّس حضرت صادق (ع) را ببینید. بعد از آن را هم بررسی کنید، می‌بینید چه همه از شاگردان آن حضرت مناقانه در مدرّس او بودند. یعنی شش ماه، یک سال، دو سال، چهار سال، ده سال آنجا حاضر می‌شدند و علم



می‌آموختند! بعد از آن، با داشتن این امتیاز که در محضر امام صادق (ع) بوده‌اند، به جاهای دور دست می‌رفتند و منویات خود را به صورت حدیث قال الصادق، به خورد مردم می‌دادند. آیا حضرت صادق جلوی اینها را گرفت؟! به او خبر می‌دادند که فلان کس از قول شما چنین می‌گوید! حضرت می‌فرمود: **إِنَّهُ كَذَّابٌ**، به راستی که دروغ می‌گوید. **«لَعَنَ اللَّهُ الْحَائِكَ بْنَ الْحَائِكِ»** خدا لعنت کند بافنده پسر بافنده را.

به کتابهای حدیث مراجعه کنید و ببینید چه بلائی بر سر این حدیث خوب آورده‌اند، و بعد، در رساله‌ها وارد کرده‌اند که شغل بافندگی مکروه است، چون که حضرت صادق (ع) فرموده: خدا لعنت کند بافنده پسر بافنده را. مگر در فارسی نمی‌گوییم فلانی بهم می‌بافد، یا اینکه وقتی کسی از پیش خود سخن بگوید، می‌گوییم: اینقدر به هم نباف! یعنی بافتن حرف! حضرت صادق (ع) می‌گوید: پدرش هم دروغ باف بود! آن وقت فقهاء ما، به علت عدم دقت در لغت و اصطلاح، این را در شغل آورده و گفته‌اند بافندگی مکروه است! و نتیجه‌اش همین وضعی است که ما نسبت به دین و جوان‌هایمان پیدا کرده‌ایم!

حق معنوی دیگر، حق انتخاب نوع شغل است. داشتن شغل در حقوق مادی است و ذکرش رفت و اینجا انتخاب نوع شغل است. مثلاً می‌خواهم این شغل را داشته باشم! باید راه برای رسیدن به آن باز باشد و بتوانم آن را حراز نمایم. جامعه مسؤول است راههای وصول به آن را هموار سازد.

حق معنوی دیگر انتخاب نوع همسر است. چه دختر یا پسر. حق دارد بگوید من می‌خواهم همسرم با این خصوصیات باشد. اگر نتوانیم و جامعه نتواند، این حق پایمال شده است.

حق دیگر انتخاب اعضاء دولت، که تشکیل دهنده مجموعه نظام سیاسی یک کشور هستند. مردم حق دارند و باید بتوانند، مستقیم یا غیر مستقیم، تک تک آنها را انتخاب کنند. به همین جهت هم شما می‌بینید، مسأله استیضاح را به عهده نمایندگان مردم می‌گزارند. یعنی در واقع مردماند که می‌گویند ما از این وزیر ناراضی هستیم. این حق را دارند. اگر مردم، یک وقتی، یک جایی، یک وزیری، یا حتی یک رئیس اداره‌یی، یک شهرداری را دیدند که موافق طبع آنها و خواست‌ها و نیازهای روز ایشان عمل نمی‌کند، و آدم صالح و صادقی نیست، هم وظیفه دارند، هم مکلفند، هم مسؤولند و هم صاحب حق که بگویند ما این فرد را نمی‌خواهیم! این حق مردم است و باید بتوانند و اجراء کنند.

این همه زمان پیامبر اتفاق می‌افتاد. یعنی به آزادی تمام، مؤمن و مشرک و کافر در مسجد پیامبر برمی‌خواستند و حرفشان را می‌زدند. من خودم را مثال می‌زنم که اگر بخواهم بروم در یک مسجد و از یک طلبه‌یی که مثلاً چهل سال از من کوچک‌تر است، یک سؤال فقهی بپرسم، بدنم می‌لرزد که آیا با من چه می‌کند؟ اما آزادی را که اسلام در ذات خود دارد بسیار وسیع است و مشتمل بر رحمت الهی است. فقط جایی که این آزادی، حقوق هموعان و حتی حیوانات را خدشه دار کند یا به محیط زیست انسانی لطمه وارد آورد، محدود می‌شود. تو آزاد هستی در خیابان حرکت کنی، تا آن جایی که حرکت تو به دیگران آسیب می‌رساند، مثلاً اجبار در عبور از خط کشی عابر پیاده، حق برخورداری از آزادی تو را محدود می‌سازد، حق تو تضییع نمی‌شود، بلکه انجامش به تأخیر می‌افتد، چون دیگرانی زودتر از تو صاحب این حق شده‌اند و اکنون مقدمند.

حق آزادی بیان و قلم! هر کسی می‌تواند حرف بزند، هیچ قدرتی نمی‌تواند و نباید جلوی سخن گفتن او را بگیرد. وقتی در آیات قرآن نگاه کنیم، می‌بینیم، فقط در مقام دفاع، به پیامبر و اهل ایمان اجازه می‌دهد، در محافظت از خود و کیان و خانه‌شان دست به جنگ بزنند. **«وَإِلَّا دِينَ اسْلَامٍ دِينَ سَلَامٍ وَصَلْحٍ اسْت.»** به همین جهت هم بلافاصله می‌گوید: **«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»** (انفال ۶۱) ای پیامبر اگر آنها بخواهند بال بگسترانند برای پذیرش صلح، تو هم بپذیر و بال بگستران! چرا؟ چون اساس بقاء و رشد و ارتقاء بر جنگ نیست! **«فَمَنْ اِعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدَى عَلَيْكُمْ»** (بقره ۱۹۴) کسی که به شما تجاوز کرده

است، همان قدری که تجاوز نموده به او تجاوز کنید. این هم از دایره کوچک شروع می‌شود، تا بزرگ و بزرگتر! مثلاً فرض بگیرید، یک بچه، یک استکان را می‌شکند، به یک حقی تجاوز کرده است! چه قدر باید تنبیه شود؟! آیا تنبیه در میان مسلمانها باید غیر متعارف باشد؟! مثلاً بگویند چرا شکستی؟! در یک خانه، یک سیلی بزنند توی گوشش، در خانه دیگر ضربه‌یی بزنند پشت دستش، در خانه دیگر ده تا بزنند، و خانه دیگر بیرونش کنند! این اسلام نیست! دقیقاً همه مسلمانها در اینگونه موارد باید یک نوع رفتار داشته باشند. تنبیه این کودک چگونه و چیست؟ بینیم این شکستن چه طور اتفاق افتاده است؟! عمدی بوده یا غیر عمدی؟! این مسائل همین طور توسعه پیدا می‌کند تا دایره نامحدود. پس هر کسی می‌تواند سخن بگوید، می‌تواند بنویسد. شما قرآن را نگاه کنید، خطابش به کفار با خطابش به اهل ایمان یکسان است. لفظ «أَيُّهَا» خطاب احترام است در لغت عرب. یعنی وقتی می‌خواهند به کسی یا جمعی احترام بگذارند، مثلاً بگویند: ای خانمها و آقایان، ای سروران عزیز، می‌گویند: «يا أَيُّهَا»، «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اند! محترمانه است. بعد می‌گوید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا» ای آقایان و خانمهایی که کافر شده‌اند، با نهایت احترام. این لحن قرآن است. آیا ما رفتارمان با خودمان و در خانه‌ها مان اینگونه است؟ به دلیل همین لحن احترام آمیز بود که بسیاری از کافران هم جذب می‌شدند، به ما هم تعلیم می‌دهد که با کافران و مخالفان و مشرکان با همین لحن گفتگو کنیم و بگوییم؛ سروران عزیز، آقایان و خانمهایی که کافر شده‌اند، ما حرفمان با شما این است. «قُلْ» به آنها بگو ما خیر شما را می‌خواهیم، صلاح شما را می‌خواهیم.

حقوق دیگر که باز هم از جمله حقوق معنوی است، حق انتخاب مسکن است. در حقوق مادی حق داشتن مسکن است، در حقوق معنوی حق انتخاب مسکن. هر کس می‌تواند و باید بتواند، نباید بالاجبار چون توان ندارد، بگویند برو مثلاً فلان جا زندگی کن! و اصلاً چرا جاهای شهر باید باهم متفاوت باشد؟ چرا ساختمانها و خیابانها و کوچه‌ها باید فرق داشته باشند؟ چرا؟ دلیل نداریم! پس این هم از حقوق معنوی هر شخص است.

و از حقوق دیگر، حق تشکیل اجتماعات است، چه اجتماعات دینی، چه سیاسی، چه حزبی و یا سخنرانی‌ها. هر چیزی که به حقوق دیگران آسیب نرساند. حق این اجتماع را قرآن داده است که جمع شوند. بعد هم حق تشکیل گروه و حزب و دسته است. قرآن این را نیز تأیید می‌نماید، حتی برای کافران، آنجا که می‌گوید: «وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ» (بقره ۱۴) وقتی که با شیاطین خودشان خلوت می‌کنند، پس تشکیلات و گروه بودند. «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» (بقره ۱۴) نه! ما آنها را دست انداخته‌ایم، ما با شما مییم! پس گروه است و تشکیلات دارد و حق گردهمایی و تصمیم‌گیری جمعی و اجراء کردن آن. ولی قرآن به مسلمانها نمی‌گوید، به این گروه حمله کنید، ترورشان کنید، دست و پاشان را از چپ و راست قطع کنید! اصلاً وارد اینگونه مقولات نمی‌شود زیرا موضوع قرآن، اساساً تعریف انسان و هدایت او است.

